

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با دلالت حدیث سلطنت بود. عرض شد که سه بیان در عبارات شیخ در مجموع بحث معاطاة وجود دارد. در این جا که بحث افاده ی ملکیت توسط معاطاة است، شیخ می فرماید که دلالت حدیث سلطنت، بر کمّ یا بر نوع است. اما بر کیف و صنف دلالت نمی کند. بر نوع دلالت دارد یعنی این که اصل ملکیت را می رساند و هیچ اشکالی ندارد. ولی این را نمی رساند که این ملکیت با قول درست می شود یا با فعل درست می شود. شیخ می فرماید این از حدیث سلطنت بیرون است. کمّ و کیف هم همین طور است. یعنی کیفیت و ریزه کاری ها را نمی رساند. شما اگر شک کردید که با حدیث سلطنت، این جا ملکیتی وجود دارد یا نه، اشکالی ندارد که بگویید بله! وجود دارد اما کیفیتش وجود ندارد. این یک بیان ایشان بود.

یک بیان هم در تنبیه اول داشتند که آن جا این مساله مطرح می شد که اگر متعاطیین، قصد اباحه داشتند نه قصد ملک، آن موقع این قصد اباحه را از کجا درست کنیم؟ ایشان فرمودند که لابد هستیم که در تصحیح این اباحه و مشروعیتش، از حدیث سلطنت استفاده کنیم و چون حدیث سلطنت این اباحه را مطلقا درست می کند هر کجا که شما شک کردید که آیا در این قصد اباحه، یک قیدی وجود دارد که مثلا در بیع هم هست؟ به اطلاق تمسک کنید. اطلاق حدیث سلطنت می گوید این اباحه مطلق

است. لذا اگر شک کردید که غیر از صیغه، چیز دیگری در آن شرط است، بگویید نیست. معنایش این است که حدیث سلطنت می تواند مشرع باشد. تشریح می کند صحت را مطلقا و می گوید این صحت در هر شرائطی هست.

اما سیره نمی تواند این کار را بکند چون سیره لسان ندارد و دلیل لبی است اما حدیث سلطنت می تواند. بیان شیخ در مانحن فیه را که کنار بیان ایشان در تنبیه اول بگذارید کأن در مانحن فیه می گوید که هم در کم است و هم در کیف است، هم در نوع است و هم در صنف است. هیچ مشکلی هم نداریم. آیا این صنف اباحه هم هست؟ می گوید بله! هست. اگر مکیل و موزونی بود که تفاضلی بینشان وجود داشت - که در بیع قولی به آن می گوئیم ربا و نافذ هم نیست - آن جا می گوئیم نافذ است. اشکالی ندارد. غرری اگر در این اباحه وجود داشت، در بیع می گوئیم "نهی النبی عن بیع الغرر"، این جا اباحه است، بیع نیست چون قصد اباحه کرده اند. می گوئیم مفاد اطلاق حدیث سلطنت می گوید اشکالی ندارد. با غرر، بی غرر، با کم یا با زیادی، در مکیل یا در موزون، یا غیر این ها، هیچ اشکالی ندارد. شیخ در واقع این حدیث را این جا مشرع می کند.

اما در تنبیه چهارم وقتی مطرح شد که آیا شما می توانید هر گونه تصرفی را حتی متوقف بر ملک را بر قصد اباحه بار کنید؟! شیخ گفتند نمی شود. خب حدیث سلطنت به این مساله کمک می کند و می گوید هر گونه تصرفی مباح است حتی تصرفات متوقف بر ملک را هم مباح می کند. شیخ گفتند خیر! مشروعیت مشرعی لازم دارد. بعد هم به خود اشکالی کردند و گفتند که یک جمع بین ادله ای کنید و مثل بحث عمودین یک ملک آنی تقدیری درست کنید. شیخ گفتند خیر! آن جا جمع بین ادله متوقف

بر این است که این دلیل ناظر به این مساله باشد. اما اشکال حدیث سلطنت در مقتضی است. اصلاً ورودی این جا ندارد. یعنی این طوری نیست که حدیث سلطنت محکم بگوید من این کار را می کنم و از آن طرف هم "لا بیع إلا فی ملک" را داشته باشیم و ما هم بگوییم که جمعش به این است که بگوییم یک ملک تقدیری این جا درست شده است. شیخ با این مطلب مخالفت کردند. خلاصه ی فرمایش ایشان هم این بود که حدیث سلطنت می گوید "الناس مسلطون علی اموالهم لا علی احکامهم" این مال یک احکامی دارد و خدا بر احکام اموال سلطه نداده است. بلکه خدا بر خود مال سلطه داده است نه حکم شرعی مال. حکم شرعی مال هر چه که هست، شارع یا عقلاء می گویند حکم عقلانی یا شرعی اش این است، حدیث سلطنت کاری به آن ندارد. حدیث سلطنت می گوید در محدوده ی آن حکم شرعی و عقلانی، مسلط هستید یعنی استقلال در تصرف دارید. این حرف سوم شیخ بود.

- پس شما و شیخ خود سلطنت را حکم شرعی نمی دانید.
- بله. در واقع سلطنت یک حکم عقلانی در موضوع احکام شرعیه است. البته از این در نمی آید که سلطنت حکم شرعی هست یا نیست. چه ربطی به این مطلب دارد؟! بعضی از احکام شرعیه در زمینه ی موضوعات سائر احکام شکل می گیرد.
- اگر صرفاً یک مفهوم عقلانی را تبیین می کند...
- می گویم چه اشکالی دارد که شرعی هم باشد و شارع هم پذیرفته باشد؟
- این سلطنت را در زمینه ی سائر احکام؟!!

- بله!
- پس اگر بگوییم یک مفهوم عقلائی است آیا می توانیم از آن حکم شرعی در بیاوریم؟
- بله. اما موضوعش اموالهم است نه احکامهم.
- ما فارق این که کسی صاحب مال باشد اما صاحب احکام نباشد را نمی فهمیم.
- ببینید؛ کسی که صاحب مال است، عند العقلاء، در محدوده ی احکام عقلائیه ای که عقلاء برای این مال قائلند، تصرف در مال می کند.
- احکام شرعیه
- احکام عقلائیه یا احکام شرعیه
- این سبب شرعی نباید بر آن بار شود.
- چرا؟! راجع به استقلالش است دیگر. مثلاً زوجه می خواهد در مال خودش تصرف کند. شک می کند که آیا مستقل در تصرف است یا نه؟ می خواهد در چهارچوب قانون عقلائی آن را بفروشد، فروشش هم عقلائی شرعی است. آیا حالا که ازدواج کرده است این ازدواج، استقلالش را از بین می برد؟! "الناس مسلطون علی اموالهم" می گوید شما مستقل هستید. مالک بعضی اوقات با یک سری اسباب حجر عقلائیه، محجور است. شارع هم می گوید عقلاء هم می گویند، می گویند شما مالک هستید و محجوریت ندارید پس تصرف کن. اگر مثلاً مفلس شدید، بله! محجور هستید. اگر مثلاً شرائط تصرف مثل عقل را از دادید، شارع یا عقلاء می گویند اجازه ی تصرف ندارید. حجر و ممنوعیت اسبابی عند العقلاء و عند الشارع دارد. حدیث سلطنت می گوید من برای شما استقلال در تصرف قائل می شوم.

- این توضیحی که می دهید یعنی تسلط، به عنوان یک حکم شرعی است.
- حرفی نداریم. اما این دلیل بر سائر احکام حکومت ندارد و شما را بر آن ها مسلط نمی کند.
- این دلیل نمی گوید که شما مجاز هستید که تصرف بکنید ولو این که حکم آن تصرف حرمت باشد.

بنابراین شیخ این جا تصریح کرده اند "الناس مسلطون علی اموالهم لا علی احکامهم". حالا می خواهیم نشان دهیم که فقهاء بزرگوار ما در بحث های فقهی شان هر کدام یکی از این حرف های شیخ را اختیار کرده اند. یکی از آن فقهاء که به دلیل این که فرمایشات ایشان برای تلامذه شان و اساتید حوزه، مبداء است، محقق خوئی است.

یکی بودن تبیین محقق خوئی و مرحوم شیخ در حدیث سلطنت:

آقای خوئی هم در مصباح و هم در تنقیح، وارد همین بحث می شوند و قشنگ همین مطلب را می گویند که ما سه احتمال در حدیث سلطنت داریم. منتهی متاسفانه این سه احتمال را به شیخ نسبت نمی دهند. احتمال اول این است که ما بگوییم حدیث سلطنت تصرف در کم و کیف را درست می کند. این همان احتمالی است که شیخ ذیل تنبیه اول مطرح کرده است. محقق خوئی می گویند حدیث سلطنت من حیث الانواع و الاسباب، کمّا و کیفاً، هر گونه تصرفی را درست می کند ولو این که آن تصرف، عقلانی و متعارف نباشد یا ولو این که آن تصرف ممنوعیت شرعی داشته باشد. هیچ عیبی هم

ندارد. سبب را مطلقا درست می کند. ملکیت را بأی سبب درست می کند. یعنی هم کمّ و هم کیف را درست می کند. بعد ایشان هم در مصباح و هم در این جا، یک جمله ای دارند و می گویند حدیث سلطنت، مشرع نیست. این هم همان حرف شیخ در تنبیه چهارم است. احتمال اول را می گویند و به شیخ هم نسبت نمی دهند، بعد هم با همان ردّیه ی شیخ در تنبیه چهارم، ردّش می کند.

احتمال دوم را ایشان می گویند این است که حدیث سلطنت، انواع تصرفات را درست می کند اما در ارتباط با اسبابشان ورودی ندارد. دیگر تعبیر صنف و این ها را هم نمی آورد که عرض کردم بعضی ها کلام شیخ را این طوری معنا می کنند.

اشکال به محقق خوئی (ره) در انتساب احتمال فوق به مختار مرحوم شیخ:

بعد می گویند " هذا الاحتمال مختار الشیخ ". به این قسمت اشکال داریم. اگر قید " هنا " را می آوردند و می گفتند شیخ این جا، این را اختیار کرده است، درست است. اما در دلالت حدیث سلطنت، مختار شیخ یک مقداری بحث دارد. اگر کسی بخواهد کلی به حدیث سلطنت نگاه کند و بعد هم مختار شیخ را به شکل کلی بگوید این طوری نمی تواند بگوید. باید یک نظری به کل بحث فقهی بیاندازد و بعد بگوید شیخ سه تا حرف زده است. اما اگر بگوید " هنا " مختار شیخ این است، بله! قبول داریم.

بعد ایشان می گویند که این هم غلط است. چرا غلط است؟ باز به خاطر همان حرفی که شیخ زده است. ایشان می گویند حدیث سلطنت، مشرع نیست. مشرعیّت و این که من مشروعیت و تشریح را دست حدیث سلطنت بدهم، یک دائره ی وسیعش کمّ و کیف است و یک دائره اش هم کمّ بدون کیف - یعنی همان اصل ملکیت - است. ایشان می گویند از حدیث سلطنت تشریح در نمی آید. حرف اصلی آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه همان حرفی است که شیخ در تنبیه چهارم دارد. می گویند هم تحلیل اول که می خواهد کمّ و کیف را دست حدیث سلطنت بدهد و هم تحلیل دوم که می خواهد فقط کمّ را دست حدیث سلطنت بدهد، این ها غلط است. چرا؟ چون از حدیث سلطنت، تشریح در نمی آید.

مختار محقق خوئی در مفاد حدیث سلطنت تقریباً همان کلام شیخ در تنبیه چهارم است:

بعد هم حرف شیخ در تنبیه چهارم را به عنوان مفاد حدیث سلطنت اختیار می کنند. منتهی متأسفانه وقتی در تنبیه معاطاة می رسد، همین ها را می گویند و بعد می گویند شیخ اَطال الکلام، به شیخ نسبت نمی دهد. اما بینی و بین الله همه اش مال خود شیخ است. آقای خوئی می گویند حدیث سلطنت، سلطنت من حیث اضافة المال إلى المالك را تبیین می کند نه مطلقاً. تعبیر خیلی قشنگی دارند:

"أن تكون ناظرة إلى سلطنة المالك من جهة اضافة المال إليه في مقابل الحجر لا من جهة سائر الاحكام الشرعية - شما عقلائیّه را هم که ذیلش می آید به آن اضافه کنید -"

حرف آقای خوئی همان حرف شیخ می شود. می گوید ما "أموالهم" می گوییم. مردم مسلط بر مالشان هستند. اضافه ی اموال به مالک، یعنی از این جهت که مال اوست و هیچ کاری به سائر جهات ندارد که وقتی برای شما مالکیت برای این مال قائل شدند، این مالکیت در چهارچوب های عقلائی و شرعی بوده است. ایشان می گوید کاری به آن ها ندارد. این می شود همان تعبیر بسیار زیبای شیخ که اموالهم لا احکامهم. حکم که در حدیث نیامده است!

پاسخ به قائلین به وجود اطلاق و عموم در حدیث سلطنت:

این حرف، جواب آن استدلالی است که اول خواندیم. آن ها می گفتند که حذف متعلق، عمومیت می آورد، می گوییم بله می آورد. در جهت اضافه ی مال به مالک عمومیت می آورد. گفتند اطلاق دارد، می گوییم بله دارد اما در همین جهت دارد. می گویند دلیل لفظی است، بله لفظی است. حالا یا عموم دارد یا اطلاق دارد اما در همین موضوع دارد نه در هر چیز دیگری! عموم در سلطنت بر اضافه ی مال به مالک دارد. نسبت به مابقی، عمومیت ندارد.

یعنی حرف ما در دلالت این است که سراغ وجه رجحان برگردیم. آقای خوئی دارند رجحان می دهند ولی با بیان شیخ. ما حرفمان فقط این است که این ها مال شیخ است. شما حرف شیخ را می زنید قبل از شما هم آخوند هم دقیقاً حرف شیخ را زده است.

منتهی امانتش این است که شما به شیخ بگویید آن حرفی که آن جا می زنید أدق است از آن چیزی است که این جا می گوید. آن جا می گوید "علی اموالهم" و مشروعیت را از حدیث سلطنت می گیرید، می گوید نه مشروع است مطلقاً - کما و کیفاً - و نه مشروع است حتی در حد کم بلکه تنها از آن استقلال در می آید به خاطر این که موضوعش اموالهم است. تا آخر هم همین را می گویند. لذا اگر کسی در مشروعیت یک تصرفی شک کرد، حدیث سلطنت می گوید به من هیچ ربطی ندارد. شما برو مشروعیتش را از یک جای دیگر درست کن، بعد هم من استقلال و عدم محجوریت شما را درست می کنم.

طرح یک اشکال به قرار دادن اضافه ی مال به مالک به عنوان موضوع سلطنت:

منتهی این جا یک اشکالی وجود دارد که تا این اشکال حل نشود، این استدلال محقق خوئی غلط در می آید کما این که استدلال شیخ هم غلط در می آید. فرمایش حضرت امام را هم ببینید. ما باید ببینیم که می توانیم این اشکال را حل کنیم؟ و الا دلالت حدیث سلطنت تا این حد هم خراب می شود. آن اشکال این است که اگر گفتیم دلالت حدیث سلطنت، استقلال در تصرف من حیث اضافه المال إلى المالک است - یعنی همان فرمایش آقای خوئی را بگوییم - و بگوییم که کاری به احکام ندارد، با مال از جهت اضافه اش کار دارد، بعضی ها گفته اند اگر این طوری باشد شما نمی توانید از حدیث سلطنت، به تصرفی استقلال بدهید که طرف اضافه را از بین ببرد. یعنی اگر شما به کسی گفتید شما مستقل هستید و تصرف کنید. او هم تصرف کرد و مال را بخشید! حدیث خراب می شود. شما

وقتی می گوئید موضوع حدیث سلطنت، اضافه ی مال به مالک است، این تصرف نباید کاری بکند که این طرف اضافه - یعنی مال - از بین برود. مثلاً این آقا خواست مالش را بخورد. اکل تصرفی است که مال را از بین می برد. بخشش تصرفی است که دیگر مالی باقی نمی گذارد و دیگر آن مال اضافه ای به مالک ندارد. لذا اگر شما گفتید که دائره ی دلالت حدیث سلطنت، از جهت اضافه ی مال به مالک است، گفتید فقط در همین محدوده دارد کار می کند، آن موقع آن تصرفی را تصحیح می کند که این اضافه را حفظ کند. اما اگر یک تصرفی آمد که اضافه را از بین برد، خب خراب می شود.

این در مانحن فیه، ثمره ندارد. در مانحن فیه، تملیک خراب می شود. چون تملیک هم از آن تصرفاتی است که اضافه را از بین می برد.

دقیق تر بودن تعبیر مرحوم شیخ و آخوند از مرحوم محقق خوئی:

از همین جا معلوم می شود که شاید عبارت آقای خوئی نسبت به عبارت شیخ، دچار مسامحه باشد. شیخ می گفت "علی اموالهم لا علی احکامهم". نفی حکم می کرد و به اضافه موضوعیت نمی داد. وقتی هم وارد فرمایش آخوند شدیم می خواهیم خدمت آیت الله خوئی رضوان الله تعالی علیه عرض کنیم که فرمایش شیخ و آخوند از فرمایش شما دقیق تر است. شما یک دفعه می گوئید این جا سلطنت بر حکم وجود ندارد. این کاملاً درست است. یک بار می گوئید موضوع سلطنت، اضافه ی

مال به مالک است. این جا به شما اشکال می کنند. می گویند اگر یک تصرفی اتفاق افتاد که این اضافه را از بین برد، چه کار می کنید؟! بالاخره باید دلالت حدیث سلطنت را درست کنیم.

لذا ما با کمال احترام، به فرمایش آقای خوئی دو تا اشکال داریم و لذا آن را کنار می گذاریم. اشکال اول این بود که اگر نقل دقیق می بود، معلوم می شد که هر سه احتمال را شیخ فرموده است. اشکال به احتمال اول و دوم را هم خود شیخ فرموده است و گفته است که این مشروعیت را نمی توانیم به حدیث سلطنت بدهیم و لذا نمی توانیم با حدیث سلطنت، حکم شرعی یا عقلانی درست کنیم.

اشکال دوم این است که مرحوم شیخ از آقای خوئی دقیق تر بیان کرده اند. شیخ گفته است "علی اموالهم لا علی احکامهم". شما به اضافه موضوعیت می دهید. وقتی هم به اضافه موضوعیت می دهید اولین سوالی که به وجود می آید این است که آیا شما می توانید هر گونه تصرفی را درست کنید حتی تصرفی که خود این اضافه را از بین ببرد؟!

پس فرمایش محقق خوئی را کنار می گذاریم و می رویم سراغ فرمایش محقق خراسانی و بعد هم محقق اصفهانی و بعد هم سید یزدی تا ببینیم تحلیل این ها چه گونه است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.